



علی شروقی

کلیله و دمنه و پنگوئن‌ها

تأثیر ترجمه بر گسست از سنت‌های ادبی و شکل‌گیری ادبیات مدرن در ایران

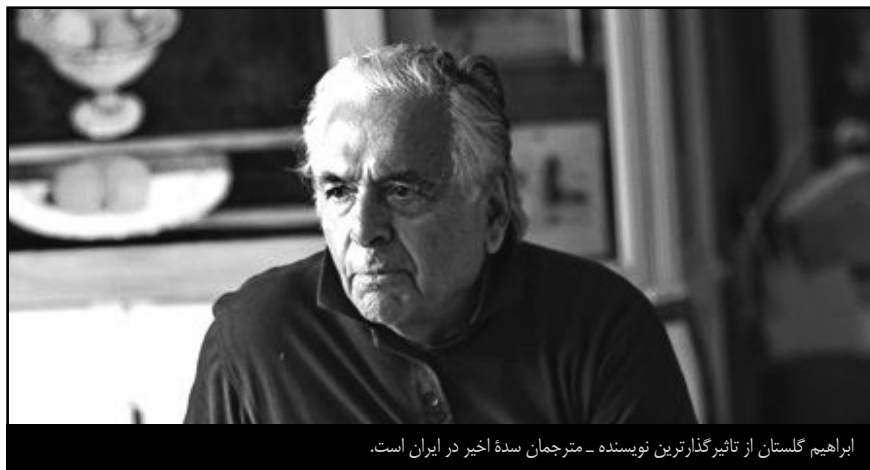
دکتر غلامحسین یوسفی در مقاله‌ای که دربارهٔ داستان امیر ارسلان نامدار نوشته، اشاره‌ای هم می‌کند به این که در همان دوران که حاصل تراوشات ذهنی بی‌پایان نقال دربار ناصرالدین شاه، شاه را به خوابی عمیق و انباشته از فانتزی عامه‌پسند سکس و خشونت فرو می‌برد، در غرب بزرگترین شاهکارهای کلاسیک قرن نوزدهم در حال نوشته شدن بود. گرچه این را هم نباید از یاد برد که در همان عصر قاجار و البته کمی بعد از ناصرالدین شاه، اولین رمان جهان یعنی دن کیشوت سروانتس توسط ایرج میرزا ترجمه شد. ترجمه‌ای که البته ناقص ماند و ناقص ماندن اولین ترجمهٔ دن کیشوت در ایران انگار داغی بود که برای ابد یا دست‌کم تا امروز بر پیشانی رمان‌نویسی ایران باقی مانده و آن را به تجربه‌ای ناقص و نصفه و نیمه بدل کرده است. تجربه‌ای که به رغم پذیرش شکل غیر استبدادی ژانر رمان، عناصری از استبداد تک صداییِ دیرین را هم در خود نگه داشته و تداوم داده است، گرچه کشف رمان، خود به رغم ناقص بودنش، یکی از عوامل گسست جدی از سنت‌های ادبی و فکری دیرین هم بوده است و بی‌دلیل نیست که دست و پای ادبای سنتی - دست‌کم در سال‌های آغازین ترجمه و نوشته شدن رمان در ایران - همواره مقابل این ژانر می‌لرزیده است. چنانکه م.ف. فرزانه در کتاب آشنایی با صادق هدایت نقل می‌کند که چطور یکی از همین استادان او را به شدت از رمان خواندن منع می‌کرده است.

هرچند ادبیات امیرارسلانی عصر ناصرالدین شاه، همانطور که دکتر یوسفی در مقاله‌اش اشاره کرده، با شاهکارهای هم‌زمان خود در اروپا فرسنگ‌ها فاصله داشت اما کمی پس از همان دوران بود که با پا گرفتن افکار مشروطه‌خواهانه و آشنایی متجددان فرنگ‌رفته با ژانر



رمان و نمایشنامه و ترجمه‌هایی نظیر ترجمه میرزا حبیب اصفهانی از «مولیر» و تقلیدهایی هرچند خام‌دستانه از نمونه‌های دست‌چندم رمان غربی، رخنه‌هایی در ساختارهای سفت و سخت اندیشه و ادبیات کهن ایجاد شد. هدف از ایجاد این رخنه‌ها نه معرفی آثار درجه یک اروپایی که گشودن عرصه‌ای برای طرح مباحث انتقادی پیرامون جامعه ایران بود و در این تب تند تجددخواهی، فرصتی برای تشخیص درجه یک از درجه دو و ترجمه و معرفی تولستوی و تورگنیف و داستایفسکی و بالزاک و دیکنز فراهم نبود. در همان حول و

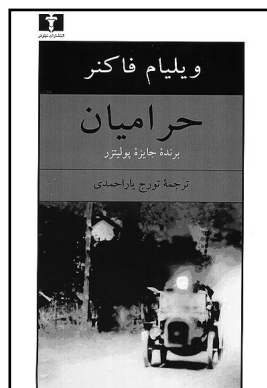
حوش بود که میرزا حبیب اصفهانی، به سراغ جیمز موریه و حاجی بابای اصفهانی‌اش رفت که طبیعتاً رمان درجه یکی نبود، اما مضمونش به کار مترجم منتقد جامعه عقب مانده و استبداد زده ایران می‌آمد و ترجمه‌اش بهانه‌ای بود برای اینکه میرزا حبیب از چنگ حکومت به استانبول گریخته، انتقادات خود را به زبانی طنز آمیز بیان کند. ترجمه میرزا حبیب بیش از آنکه به متن جیمز موریه وفادار باشد به افکار ترقی خواهانه مترجم‌اش وفادار بود و البته نثر این ترجمه و ابداعات زبانی خلاقانه میرزا حبیب در آن، بعدها به یکی از منابع مهم نثر معاصر فارسی بدل شد. اما از آن ترجمه ناقص ایرج میرزا از دن کیشوت که بگذریم، نخستین مواجهه جدی با رمان‌های درجه یک غربی و انتقال این رمان‌ها از طریق ترجمه به مخاطب فارسی زبان، از سال ۱۳۰۰ به بعد و به ویژه در دهه ۲۰ شمسی اتفاق افتاد. در این دهه ادبیات ایران، ناگهان به طور همزمان با بخش اعظم تاریخ قصه‌نویسی غرب روبه‌رو شد. نگاهی به ترجمه‌های آن دوره، این همزمانی را به خوبی نشان می‌دهد: کافکا، هاشک، شنیتسلر، چخوف، همینگوی، سارتر، داستایفسکی و نویسندگان روس طرفدار رئالیسم سوسیالیستی همه کنار هم. ترجمه ادبی در ایران، در مدتی کوتاه، عرصه همزمانی ناهم‌زمان‌ها شد. ترجمه‌های رحمت‌الهی از داستایفسکی همان حول و حوش منتشر می‌شد که هدایت ترجمه مسخ و گروه محکومین را منتشر کرد و پیام کافکا را نوشت. این هم‌نشینی، در تجربه مدرنیته، امری ناگزیر بود. مدرنیته از پس قرن‌ها ایستایی و درخودماندگی جامعه ایران، ناگهان بر ما فرود آمده بود و ما هرچند نه تمام و کمال، با جهان همزمان شده بودیم و ادبیات‌مان در معرض مدرن‌ترین آثار غربی قرار گرفته بود و همزمان، در معرض شاهکارهای کلاسیک ادبیات غرب. کافی است به فهرست نام‌هایی که در نامه‌ها و گفته‌های هدایت از آنها سخن به میان آمده نگاهی بیندازیم: فلور، جویس، مالاپارته، سلین، دوس پاسوس، فاکنر... مجموعه غریب و سرگیجه‌آوری است. نقش



ابراهیم گلستان از تاثیرگذارترین نویسنده - مترجمان سده اخیر در ایران است.

هدایت در شکل‌گیری ادبیات مدرن تنها در نوشتن بوف کور نبود. از نقش او به عنوان کسی که با ترجمه‌ها و پیشنهادهايش، ادبیات ایران را چند پله یکی جلو می‌انداخت نمی‌توان غافل شد و از طرف دیگر از حزب توده و کتابهایی که حزب تبلیغ می‌کرد که هرچند بعضی از آنها صرفاً ایدئولوژیک بودند و از نظر زیبایی‌شناختی حرف چندانی برای گفتن نداشتند، اما همین کتابها، عده زیادی را کتاب‌خوان و برخی از مبارزان سیاسی و شخصیت‌های حزبی را به بهترین نویسندگان و مترجمان آینده بدل کردند. احمد محمود یکی از این نویسندگان بود. محمود در رمان همسایه‌ها نشان می‌دهد که چگونه رمان‌های ترجمه، در تحول شخصیت قهرمان داستان اثر می‌گذارند. در همسایه‌ها، این رمان‌ها به تعبیری، خود به یکی از عناصر برساننده طرح و توطئه رمان بدل شده‌اند. گاهی هم اتفاق‌های پیش‌بینی نشده‌ای، به ترجمه یک کتاب مهم منجر می‌شد. برخورد‌های تصادفی یا ماجراجویی‌هایی از نوع ربودن کتاب از کتابخانه‌ای در کشوری اروپایی و ترجمه آن به فارسی. در تاریخ ترجمه ایران کتابهایی را می‌توان یافت که ترجمه‌شان حاصل همین ماجراجویی است. (گر چه در نبود قانون کپی‌رایت در ایران، می‌توان گفت که هنوز هم فرآیند ترجمه با نوعی محترمانه‌تر از سرقت آمیخته است، البته بی‌اینکه این نوع سرقت، آن لذت ماجراجویی را هم برای مترجم به همراه داشته باشد). پس از دهه ۲۰، با باز شدن پای سربازان امریکایی به خاک ایران، بخشی از ادبیات مدرن امریکا به همت آدم پرحوصله‌ای که کتابهای دورانداخته این سربازها را از گوشه و کنار کوچه و خیابان جمع می‌کرد و در دهکده‌اش می‌فروخت، ترجمه و به خواننده فارسی زبان معرفی شد. به گفته ابراهیم گلستان که خود یکی از مشتری‌های پر و پا قرص آن دهکده بوده، این مرد کسی بود

به نام گالستیان و «کتابهای جلد کاغذی سربازهای آمریکایی را که مفتکی به سربازان آمریکایی می‌دادند و صدها آثار برجسته ادبیات کهنه و معاصر دنیا را شامل بود» در آن دکه می‌فروخت. گلستان، گرچه آن طور که خود می‌گوید پیش از کشف دکه گالستیان هم از همینگوی داستانهایی خوانده بوده اما آشنایی جدی‌ترش با همینگوی بعد از کشف آن دکه اتفاق افتاد و همان زمان بود که مقاله‌ای در معرفی همینگوی نوشت و در مجله «مردم» چاپ کرد که همین مقاله مقدمه‌ای شد، برای ترجمه زندگی خوش و کوتاه فرانسیس مکومبر



به دست گلستان. ابراهیم گلستان اولین مترجم فاکنر هم بود و در کتاب کشتی شکسته‌ها در کنار نویسندگان دیگر، قصه‌ای هم از فاکنر ترجمه و چاپ کرد. بر خلاف کلیشه‌ای رایج که طبق آن قصه‌های گلستان را با قصه‌های همینگوی مقایسه می‌کنند، گلستان از نخستین نویسندگان ایرانی است که به شیوه فاکنر و متأثر از او نوشته‌اند. این را به ویژه با خواندن ترجمه تورج یاراحمدی از رمان حرامیان فاکنر که همین امسال منتشر شده به خوبی می‌توان دریافت. ترجمه خلاقانه یاراحمدی از حرامیان، نه فقط آخرین رمان فاکنر که یکی از منابع الهام گلستان قصه‌نویس را نیز بر خواننده فارسی زبان مرئی کرده است. کافی است این رمان فاکنر را با تازه‌ترین قصه گلستان که در مجله «فراسو» چاپ شده مقایسه کنیم. اما داستان کتاب دور انداختن سربازان آمریکایی و مرئی شدن بخش‌هایی از ادبیات قرن بیستم از خلال این دور انداختن‌ها، به تهران و دکه گالستیان ختم نمی‌شود. روایتی کم و بیش مشابه با روایت گلستان را رضا براهنی هم نقل کرده است. براهنی در مقاله‌ای می‌نویسد که ازرا پاوند را از طریق کتابی که یک سرباز آمریکایی در تبریز، از داخل ماشین نظامی به خیابان پرت کرده شناخته است. ترجمه ادبی در ایران، هم‌راستا با تلاش برای شکستن هسته سفت و سخت ساختارهای سنتی بوده است. گرچه گاه، خود، مقهور آن ساختارهای سخت‌جان هم می‌شده که حاصلش حضور همان ساختارهای قدیمی، در ادبیاتی است که ترجمه، بیشترین تاثیر را در شکل‌گیری‌اش داشته است. روزگاری حتی مترجم رمان مجبور بود تاییدیه آنچه را که ترجمه کرده بود، از استادان ادبیات کلاسیک ایران بگیرد و حاصل این هم‌نشینی اجباری سنت و مدرنیسم، گاه ترکیب مضحکی می‌شد از نوع مقدمه‌ای که سعید نفیسی بر اولین چاپ ترجمه محمد قاضی از جزیره پنگوئن‌های آناتول فرانس نوشته بود و در آن مقدمه درباره حکایت‌هایی همچون کلیله و دمنه که در آنها حیوانات قهرمانان داستان هستند سخن گفته بود! ۵